

رقصان می گذرم از آستانه اجبار

منبع: سایت زیتون، روز شنبه، مورخ: ۹۷/۱/۴

«بزرگ بود

و از اهالی امروز بود

و با تمام افق های باز نسبت داشت

و لحن آب و زمین را چه خوب می فهمید»^۱

دکتر داریوش شایگان، اندیشمند و روشنفکر برجسته معاصر، دوم فروردین سالی که تازه آغاز شده، روی در نقاب خاک کشید و به سمت بی سو پرواز کرد. هر چند شایگان از دو ماه پیش به خواب عمیقی فرو رفته بود، در عین حال از شنیدن این خبر عمیقاً متأثر شدم و به اندازه یک ابر دلم گرفت؛ گویی باورم نمی شود که دیگر مجالی برای دیدن دوباره او ندارم و این آرزو، بدل به تمنای محالی شده است.

پیشتر درباره منزلت و جایگاه شایگان در سپهر اندیشه ایران معاصر، به عنوان متفکر برجسته مفهوم ساز، جستارهایی چند منتشر کرده و دوره دوازده جلسه ای «شایگان شناسی» را برگزار کرده ام.^۲ در این نوشتار، بنای تکرار و بازنویسی آنها را ندارم، بلکه بر آنم تا خاطراتی چند از بزرگمردی که «از اهالی امروز بود» و «لحن آب و زمین را خوب می فهمید» و «شادمانه و شاکر» زیست^۳، نقل کنم.

۱. سهراب سپهری، دفتر «حجم سبز» شعر «دوست».

۲. نگاه کنید به:

«ترنم موزون حزن: داریوش شایگان، نقد ایدئولوژی و گفتگو در فرا تاریخ»، در ترنم موزون حزن: تاملاتی در روشنفکری معاصر، تهران، کویر، ۱۳۹۳، چاپ دوم.

مصاحبه با هفته نامه کرگدن، «شایگان، معنویت و زندگی تکنولوژیک»، اسفند ۹۶.

مصاحبه با نشریه «مدیریت ارتباطات»، «داریوش شایگان و هویت ایرانی-اسلامی»، بهمن ۹۳.

فایلهای صوتی درسگفتار دوازده جلسه ای «شایگان شناسی» در لینک زیر در دسترس است:

http://www.begin.soroushdabagh.com/lecture_f.htm

۳. وقتی داریوش شایگان، بهمن ماه سال پیش دچار سکتة مغزی گشت و به خواب عمیقی فرو رفت، نوشته «شادمانه و شاکر» را در روزنامه «وقایع اتفاقیه» منتشر کردم.

نگاه کنید به:

<http://www.begin.soroushdabagh.com/pdf/703.pdf>

سالها پیش، مقاله « ترنم موزون حزن » را ناظر به آراء داریوش شایگان دربارهٔ ایدئولوژی و « گفتگو در فرا تاریخ » در نشریه « مهرنامه » منتشر کردم، مقاله صبغه انتقادی داشت و ناظر به عدم تنقیح مبادی و مبانی انسان شناختی و معرفت شناختی « عرفان » در نظام اندیشگی شایگان به روایت من. ایشان، از سر لطف، از دوست عزیزم منصور هاشمی، جوایز احوال و کار و بار نویسنده مقاله، یعنی نگارنده این سطور شده و ابراز تمایل به دیدن من کرده بودند. قراری گذاشتیم و مشتاقانه، به اتفاق به دیدارشان شتافتیم.^۱ وقتی ایشان در را باز کردند، پس از احوال پرسی، پیش از هر سخن دیگری، صمیمانه از من بخاطر نوشتن آن مقاله تشکر کردند؛ واقعا غافلگیر شدم، انتظار چنین مواجهه ای در بدو ورود به منزل را نداشتم. از بخت بلندم، تا آخرین روزهای اقامت در ایران، هر از گاهی خدمت شان می رسیدم و از مصاحبت با ایشان، حقیقتا می آموختم و اوقاتی خوش را تجربه می کردم.

شایگان، افزون بر ذهن وقاد و هوش سرشار خدادی و فضل کم نظیر، هاضمه ای فراخ و دریاوش داشت؛ « در حوضچه اکنون » آبتنی می کرد و « ابن الوقت » بود، آتش در پشیمانی و پریشانی زده^۲ و زوال و نامانایی دنیا را به رای العین چشیده بود و به اقتضای حافظ با خود زمزمه می کرد:

هر وقت خوش که دست دهد مغتم شمار	کس را وقوف نیست که انجام کار چیست
پیوند عمر بسته به مویست هوش دار	غم خوار خویش باش روزگار چیست

یک نوبت که منزل شایگان بودم، گرم گفتگو بودیم، غروب شد و هوا تاریک گشت؛ او که از انس و علاقه وافر من به سهراب سپهری با خبر بود، گفت: فلانی بلند شو برویم اتاق کناری، یکی از نقاشی های سهراب را که برایم امضاء کرده، نشانت دهم. به اتفاق رفتیم و به تماشای نقاشی نشستیم، سکوت سنگینی در اتاق طنین انداز شده بود، پس از دقایقی، شایگان سکوت را شکست و به آرامی گفت: به قول هندوها، آنچه در جهان پیرامون می گذرد، از جنس « مایا » است؛ گویی که در خیال می گذرد و اعتبار و دوامی ندارد و حقیقی ترین مؤلفه آن، عدم ثبات و زوال است.^۳ تکان خوردم و در فکر فرو رفتم، هیچوقت حس و حال آن لحظات را فراموش نمی کنم. در همان جلسه، شایگان از انس بسیار خود با سپهری

۱. منصور هاشمی، در دو کتاب نیکوی « هویت اندیشان و میراث فکری احمد فردید » و « آموزش افقها: منتخباتی از آثار داریوش شایگان »، روایت خویش از آراء و نظرات شایگان را تقریر کرده است. « کویر »، ناشر اولی و « فرزانه روز » ناشر دومی است.

۲. « ابن الوقت » و آتش زدن در « پشیمانی و پریشانی » را از این ابیات مولانا وام کرده ام:

صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق

نیست فردا گفتن از شرط طریق

برو ای تن پریشان تو و آن دل پشیمان

که ز هر دو تا نرستم دل دیگرم نیامد

۳. تداعی کنندهٔ این بیت دل انگیز « مثنوی » مولوی:

بر خیالی صلحشان و ننگ شان

وز خیالی فخرشان و ننگ شان

برایم گفت، از اینکه سهراب فرانسه خوبی می دانست و در برگرداندن اشعارش به زبان فرانسه توسط شایگان، به او کمک شایانی کرده بود. افزون بر این، درباره تلقی سپهری از مفهوم « مرگ » با هم گفتگو کردیم. به نزد شایگان، سهراب مرگ را زندگی کرد و از آن نهراسید، منتظر در رسیدن مرگ، به عنوان نقطه پایانی زندگی خود نبود، بلکه دقایق و ساعات و روزها و شبها را در عمق می زیست و قدر تک تک لحظات را می دانست و مرگ را تافته جدا بافته ای از زندگی نمی انگاشت: « و نترسیم از مرگ / ... مرگ در آب و هوای خوش اندیشه نشیمن دارد / مرگ در ذات شب دهکده از صبح سخن می گوید / مرگ گاهی ریحان می چیند / ... گاه در سایه نشسته است به ما می نگرد / و همه می دانیم / ریه های لذت پر اکسیژن مرگ است ».

پس از انتشار دو کتاب « در سپهر سپهری » و « فلسفه لاجوردی سپهری » ام در حوزه سپهری پژوهی در دهه نود شمسی، نسخه ای از آنها را برای شایگان فرستادم. ایشان از سر محبت و عنایت آنها را در مطالعه گرفتند و ملاحظات عالمانه و زیبایی شناسانه خود را از طریق ایمیل برایم نوشتند؛ تتمه آنها وقتی پاریس بودند، در مکالمه تلفنی به من گفتند؛ از اینکه کارک های من در این حوزه، نظر محقق بزرگ و ارجمندی چون ایشان را به خود جلب کرده بود، به خود بالیدم. شایگان، سالک مدرنی بود دلمشغول « قاره گمشده روح » و در اندیشه پرداختن سهم دل در دنیای رازدایی شده کنونی؛ از اینرو « مرگ آگاه » بود و تجربه زیسته غنی ای داشت و حسرت و آرزوی برنیامده و کار ناتمام و نکرده ای نداشت، از اینرو طمانینه و آرامشی رشک برانگیز در او به عیان دیده می شد. شادمانه و شاکر زیست و از عالم و آدم و روزگار و فلک و طبیعت، شاکی نبود و طلبی نداشت و هنگام کوچ ابدی، به تعبیر اروین یالوم، زمین سوخته ای برای مرگ بر جای گذاشت.

چند ماه پیش، شایگان از سر لطف، احوال مرا از یکی از دوستان عزیز تورنتو نشینم جویا شده بود. چند روز پس از آن، تماس گرفتم و با هم تلفنی صحبت کردیم، نمی دانستم این آخرین مکالمه ما خواهد بود. به شایگان گفتم، در سالیان اخیر خوشبختانه پرکار بوده اید و کتابهای « در جستجوی فضاهای گمشده »، « پنج اقلیم حضور » و « جنون هشیاری » از شما منتشر شده؛ در پاسخ، با صمیمیت و صداقتی که از دل بر آمده بود، گفت: می دانی، آخر کار دیگری ندارم و بلد نیستم و اکنون هم مشغول نوشتن کتابی درباره بودلر هستم! پاسخ او سخت بر دلم نشست. در ادامه گفت: دوستی سی دی درسگفتار « شایگان شناسی » شما را برایم آورده، چند جلسه از آنها شنیده ام؛ گفتم: تمام آثار شما تا آخر سال ۹۲ شمسی را در این درسگفتارها بررسی کرده ام، در مجال دیگری باید به کارهای سالیان اخیرتان هم بپردازم. خندید و گفت: نپرداختید هم نپرداختید. خنده اش برایم تداعی کننده لبخند نقش بسته بر لبان مجسمه های بودا بود، لبخندی که یک معنای آن، چنانکه شایگان در « ادیان و مکتب های فلسفی هند » آورده، متضمن تسخر زدن به دنیا و ما فیها و بی تفاوتی و بی اعتنایی رهگشا پیشه کردن است.

مشی و سلوک شایگانی که من در نشست و برخاست ها و گفتگوهای متعدد طی ده سال شناختم ، مصداق این سخن حکیمانه آرتور شوپنهاور بود:

« تصور کرده ای من می شکفم تا دیده شوم؟ نه من برای خودم می شکفم نه برای دیگران. چون شکوفایی خرسندم میکند. سرچشمه شادی من در وجود خودم و در شکوفایی ام است.»

وی بسان چشمه ای بود که می جوشید و سربرمی آورد، نظیر گل سرخی که نفس شکفتن برایش لذت بخش است و اصالت دارد، به همین سبب شکوه و شکایتی از زندگی نداشت، کینه و حسادت را نمی شناخت و می توانست توانمندی ها و دستاوردهای دیگران را ببیند و از دیدن آنها لذت ببرد.

دی ماه سال گذشته، با اشتیاق گزارش جلسه رونمایی کتاب « فانوس جادویی زمان» را خواندم، خرسندم که شایگان در جلسه باشکوه بررسی آخرین کتابش حضور داشت و سخن گفت. تقدیر اینگونه رقم خورد که نسخه ای از آخرین اثر شایگان را همزمان با سفر بی بازگشتش، توسط مسافری در تورنتو دریافت کنم؛ تنها کتابی از شایگان که هنوز نخوانده ام. دیروز که خبر کوچ ابدی داریوش شایگان را شنیدم، به یاد شعر « در آستانه» شاملو افتادم، شعری که وصیت نامه اوست و اکسیر کمیاب و غریبی در آن به ودیعت نهاده شده است.^۱ خوش دارم نوشتار خود را با بخشی از این اثر هنری ماندگار به پایان برم، فقراتی که زبان حال شایگان است و تجربه زیسته هشتاد و اندی ساله اش را به نیکی روایت می کند:

رقصان می گذرم از آستانه‌ی اجبار

شادمانه و شاکر...

دالان تنگی را که در نوشته ام

به وداع

فراپشت می نگرم

فرصت کوتاه بود و سفر جانکاه بود

اما یگانه بود و هیچ کم نداشت

به جان منت پذیرم و حق گزارم!

۱. مهرماه سال ۹۶، در سخنرانی " در آستانه سفر" که در انجمن ادبی شهر برلین برگزار شد، روایت احمد شاملو و فروغ فرخزاد از مفهوم مرگ را با یکدیگر به تفصیل مقایسه کردم. شعر « در آستانه» شاملو، نقل آن مجلس و نقل آن محفل بود.